***استعاره مفهومی ساختاری در رساله های ادب کبیر و ادب صغیر(مطالعه موردی:واژه عقل)***

**چکیده**

نظریه استعاره مفهومی برمبنای تجربه و ادراک یک مفهوم در مفهومی دیگر نمود می یابد و این ارتباط برحسب تناظرهایی بین دو مجموعه صورت می گیرد و نگاشت مفهومی را شکل می دهد که برطبق نظریه لیکاف جوهرۀ استعاره نگاشت است.در همین راستا،با استفاده از نظریه استعارۀ مفهومی که رویکردی شاخص و کارآمد در حوزۀ معناشناسی شناختی است،به واکاوی تحریرهای ابن مقفع در رساله *ادب کبیر و ادب صغیر* در حوزۀ عقل می پردازیم.ابن مقفع برای تقریر مفهوم"عقل" مخاطبان خود را از رهگذر امور مادی و مشهود به مکاشفه در امور نامحسوس می انجامد.این فرایند به القای مدلول های ذهنی و مجردی که مضمونی واحد ویکسان و عنصرعقلانیت دارد را تحصیل می نماید.پژوهش حاضربه تحلیل استعاره های مفهومی«عقل»،در رساله های *ادب کبیر و ادب صغیر* ابن مقفع در چارچوب روش توصیفی-تحلیلی می پردازد. نتایج حاکی از این است که از منظر ابن مقفع درنگاشت های استعاری حوزۀ عقل مدلول های ایجابی بسامد گسترده ای را به خود اختصاص داده اند و دراکثر حالات سیرِاین پویش از ذهنی به ذهنی انتقال یافته است.همچنین مضامین اندیشگانی ابن مقفّع در هیئت ساختاری نمود یافته است.

***کلید واژگان*:**زبان شناسی،معناشناسی شناختی،استعاره مفهومی ،ابن مقفّع،*ادب کبیروادب صغیر.*

**مقدمه**

«زبان شناسی شناختی، شاخه­ای نوظهوراز زبانشناسی است که مهم­ترین مبنای مطالعات آن براین اصل استوار است که زبان انعکاس دهندۀ کارکرد ذهن است و بر ارتباط و ذهن و زبان تأکید دارد. علم شناخت، مطالعۀ علمیِ توانایی­ها و ظرفیت­های ذهن انسان است و به هر نوع فعالیت ذهنی که بتوان آن را دقیقاً بررسی کرد و در زبان ادراک حسی دستگاه­های مفهومی و تعقل به کار برد، گفته می­شود» (قائمی­نیا، 1390: 48).« زبان­شناسان­شناختی سعی دارند ساختار و نقش زبان را توصیف کنند و از این حیث با سایر زبان­شناسان وجه اشتراک دارند اما تأکید زبان­شناسی شناختی بر این نکته است که زبان، الگوهای اندیشه را منعکس می­کند»(راسخ مهند، 1393: 9). «طرح اندیشه استعاره­های مفهومی در معنی­شناسی شناختی یکی از تأثیر­گذارترین دستاوردهای زبان شناسی جدید به شمار می­آید که نخستین بار در سال 1980 از سوی جورج لیکاف و مارک جانسون مطرح شد. آنان بر این نکته تأکید کردند که اساس استعاره­ها مفاهیم هستند نه واژه­ها. استعاره­ها عموماً براساس تشابه نیستند؛ بلکه بر مبنای تجربه­های محیطی میان دو حوزۀ مفهومی متفاوت شکل می­گیرند» (لیکاف و جانسون، 1397: 24).«استعاره ها درواقع نگاشت هایی مفهومی هستند که انعکاس دهندۀ نظام مفهومی ذهن می باشند و کارایی این مفهوم صرفا به حوزۀ زبانی معطوف نیست بلکه گسترۀ فرهنگ و آداب و رسوم را نیز در برمی گیرد،استعاره در معنی سنتی همان تشبیهی است که وظیفۀ انتقال معنی را بر عهده دارد اما در چارچوب معنی شناسی شناختی استعاره به شیوه ای متفاوت بررسی می شود معنی شناسان بر این باورند که در فهم استعاره علاوه بر زبان،شیوۀ درک ما از مقولات انتزاعی نیز مهم به شمار می آید از این نظر استعاره فرآیندی ذهنی و شناختی است و براساس این کارکرد،حوزۀ مفاهیم پیچیده بر حسب حوزۀ مفاهیم ملموس و محسوس قابل درک می باشد، به عبارتی "استعارۀ مفهومی ،تجربه های فرد در حوزه های مشخص ملموس را به کار می گیرد و او را قادر می سازد تا مقوله هایی را که در حوزه های ناشناخته و نامأنوس هستند درک کند»(همان: 124).

نویسنده قصد داشته تا استعاره مفهومی ساختارگرایانه را که ابزاری ادبی ودرقلمروی معناشناسی جای دارد تشریح نماید چرا که این نوع ازنمود های ادبی نگاره های نهان ذهن نویسنده را ترسیم می کند ودر هیئت فیزیکی و ملموس احراز می نماید.و پس از بیان اجمالی استعاره بنا بر دیدگاه زبان شناسی شناختی و اشاره به آراء و نظریات جورج لیکاف و مارک جانسون،به تجزیه و تحلیل و مطابقت استعاره مفهومی ساختاری در گزیده هایی از دو *رساله ادب کبیر و ادب صغیر*ابن مقفع می پردازد. رساله*"ادب کبیر و ادب صغیر"*ابن مقفع که در حیطه ی ادب و اخلاق تألیف شده است از زیبایی های زیادی برخوردار است.از جمله کاربرد استعاره مفهومی؛ این مقاله درصدد آن است که با روش توصیفی-تحلیلی میزان کاربست استعاره مفهومی ساختاری را در گزیده هایی از دو رساله *ادب کبیر و ادب صغیر* ابن مقفع بررسی کند.

در این پژوهش به دنبال پاسخ به سوألات زیر هستیم:

1.کدام استعاره های مفهومی در *رساله ادب کبیر و ادب صغیر* ابن مقفع مشاهده می شود؟

2.پربسامدترین نوع گونه استعاره مفهومی در این دو رساله کدام است؟

**پیشینۀ پژوهش**

در حوزۀ عقل و استعارۀ مفهومی عقل تنها به این دو پژوهش اشاره شده است:

-مهدی بابایی(1396) در مقالۀ«کارکردهای عقل از منظر ابن عربی»نتیجۀ حاصله حاکی از این است؛شرط دستیابی عقل به معانی مجرد،تجرید و تلطیف معانی از ماده و عوارض ماده است و این کار توسط خیال و به کمک عقل صورت می گیرد،معانی قابل خلق و ابداع نیستند آنها صرفاً تعقل می شوند و جایگاه اصلی آنها در حضرت معانی و علم حق تعالی است.

-امیرحسین مدنی(1398) در مقالۀ«تطور استعارۀ عقل در غزلیات سنایی،عطار،مولانا»نویسنده براین باور است که؛هدایت گری،کاردانی،بیداری،آگاهی بخشی،در قلمرو استعاره های مثبت، و بند،سلسله،خواری،عجز و زبونی در قلمرو استعاره های منفی قرار دارد.

-عبدالعزیزآل حرز در کتابی با عنوان« استعاره العقل فى لزوميات أبي العلاء المعري»(1400)نویسنده به این نتیجه رسیده است که؛معری در لزومیات خود دیدگاهی عقلانی و انتقادی ارائه می دهد و عقل را نه صرفاً ابزاری برای معرفت،بلکه بخشی اساسی از وجود انسان می داند،و عقل را پایه ای برای اخلاق می داند.

-زهرا کریمی نوقی پور(1400) در مقاله ای با عنوان"استعاره مفهومی عقل در روایات"نتایج تحقیق را بر این دانسته است که؛مهمترین حوزه های مفهومی"عقل"در روایات شامل نور و روشنایی،سرمایه و ثروت،بی نیازی،بخشش،نعمت،آبادانی و ...است که با ترکیب طرح واره های تصویری حاصل از دو حوزۀ مبدأ و مقصد،نظام شناختی هدفمند و روشنگرانه را در بافتی استعاری ارائه داده است.

-حسن عباسی حسین آبادی(1402) در مقاله ای با عنوان" چیستی"عقل فعال" در نظریۀ عقل نزد ابن باجه"نتایج تحقیق را براین دانسته است که؛ابن باجه جایگاه معرفتی افاضه کنندۀ علم و صور به عقول انسان و صورخیالی به حیوان برای عقل فعال قائل استو عقل مستفاد و عقل فعال را از هر جهت واحد می داند.

**ادبیات نظری پژوهش**

«زبان شناسی شناختی زبان را بر اساس تجربیات ما از جهان،چگونگی درک و شیوۀ مفهوم سازی آن ها مطالعه می کند؛بنابراین مطالعۀ زبان از این دیدگاه، مطالعۀ الگوهای مفهوم سازی است»(راسخ مهند،1393: 6).«استعاره،صورت کوتاه شدۀ تشبیه است که در یک کلمه فشرده شده است. این کلمه طوری در جایگاهی که به آن تعلق ندارد،قرار می گیرد که انگار به راستی جای خود آن است و اگر قابل دریافت باشد،مایۀ التذاذ می شود،اما اگر حاوی هیچ شباهتی نباشد،مطرود می شود»(هاوکس،1377: 25). «ماهیت استعاره،مفهوم سازی است؛یعنی معمولا حوزۀ معنایی پیچیده و انتزاعی را با حوزۀ معنایی ساده و ملموس قیاس می کند و با این شیوه حوزۀ پیچیده و انتزاعی درک پذیر می شود»( کووچش؛ 1393: 24-16).«استعارۀ مفهومی،بنا به باور معنی شناسان شناختی،در فرهنگ و هنر و آداب و رسوم انسان ها ظاهر می شوند و هیچ ضرورتی ندارد که حتماً بازنمود زبانی داشته باشند.به این ترتیب،کافی است ما در رفتار اعضای جامعه ای ببینیم که کالاهای گرانقیمت را بهتر می دانند و به این نتیجه برسیم که استعارۀ مفهومی ای نظیر" گران بهتراست" در ذهن آن ها ثبت شده است،خواه نمونه ای از چنین قاعده را در زبان آن جامعه بیابیم،خواه نیابیم»( افراشی،1395: 65).«از نظر ادیبان و سخنوران کلاسیک،استعاره موضوعی زینتی و مربوط به بخش غیر عادی زبان است که در آن یک یا چند کلمه خارج از معنای معمول خود و برای بیان معنایی مشابه به کار می رود در دیدگاه کلاسیک،استعاره از زبان"تفکیک پذیر" است: صناعتی که می توان برای حصول تأثیرات ویژه و از پیش اندیشیده،وارد زبان کرد این تأثیرات به زبان کمک می کنند تا به آنچه هدف اصلی اش تلقی می شود یعنی افشای واقعیت جهانی که بلا تغییر ورای آن قرار دارد برسد»(هاوکس،1377: 135).«اصطلاح استعارۀ مفهومی برای نخستین بار در کتاب «استعاره هایی که باور داریم»از لیکاف و جانسون معرفی شد و به تدریج،به یکی از موضوعات اصلی معنی شناختی مبدل شد»(صفوی،1396: 107).«استعاره مفهومی،با استعاره در مفهوم سنتی اش متفاوت است.در تعریف سنتی از استعاره،واحدی بر حسب مشابهت با واحدی دیگر جایگزین می شود»(نک: شمیسا،1387: 153).«رویکرد نظریۀ معاصر استعاره آن است که استعاره، صرفاً امری زبانی و در حد واژه ها نیست،بلکه فرایندهای تفکر انسان اساساً استعاری هستند.ارائه دهندگان نظریۀ معاصر دو ادعای مهم دارند:اول این که استعاره به زبان ادبی اختصاص ندارد،بلکه در کاربرد روزمره زبان جای دارد و دوم این که استعاره اصولاً امری زبانی نیست،بلکه در نظام تصوری ذهن بشر جریان دارد»(گلفام و یوسفی راد،1381: 5).«استعاره مفهومی فهم حوزه مقصد بر اساس حوزه مبدأ است و اصل استعاره بر پایه نگاشت ها استوار است.آن حوزه مفهومی که ما ازآن،عبارات استعاری را استخراج می کنیم تا حوزه مفهومی دیگری را درک کنیم،حوزه مبدأ و آن حوزه مفهومی را که بدین روش درک می شود،حوزه مقصد می نامیم»(کوچش،1393: 15).«نگاشت نیز مجموعه ای از تناظر های نظام مند میان مبدأ و مقصد وجود دارند که عناصر مفهوم سازه ای حوزه "ب" را بر عناصر سازه ای حوزه "الف" منطبق می کنند.به این تناظرهای مفهومی،در بیان فنی،انطباق گفته می شود»(همان: 20).

«لیکاف و جانسون براساس دیدگاه زبان شناسیِ شناختی،استعاره را گسترش دادند و تمام جنبه های نظریۀ سنتی را به شیوه ای منسجم و نظام یافته به چالش کشیدند»(Gibbs& Steen’1997: 123).آنها نظرشان را در واکنش به چهار فرضیۀ عمدۀ کلاسیک بیان کردند که به ادعای آنان مانع از درک طبیعت اندیشۀ استعاری و ژرفای آن است؛چهار فرضیه ای که پیشینۀ آن در سنت غربی به زمان ارسطو بازمی گردد.دیدگاه کلاسیک در چهار موردِ زیر اشتباه می کند:ماهیت استعاره را کلمه می داند؛اساس استعاره را شباهت می داند؛همۀ مفاهیم را حقیقی فرض می کند و استعاره را مربوط به بخشِ غیرحقیقی زبان می داند؛وسرانجام اینکه،استعاره را یک تفکر عقلانی و خودآگاه قلمداد می کند،نه شیوه ای که با طبیعت ذهن و بدن های ما شکل گرفته است(Lakoff & Johnson”1980: 244).

«لیکاف و جانسون،استعاره ها را بر اساس روش مفهوم سازی به سه دسته:1.جهتی/فضایی،2.هستی شناختی،3.ساختاری تقسیم کرده اند»(هاشمی،1389: 126).«در استعاره های ساختاری،"یک مفهوم در چارچوب مفهومی دیگر ساماندهی می شود،بدین معنا که عناصر قلمروی مبدأ،عناصری به چارچوب های مقصد می بخشند،و ما از این طریق توانایی اندیشیدن و سخن گفتن درباره مفاهیم مقصد را پیدا می کنیم»(هاشمی،1394: 52).«استعاره ها ی جهتی،براساس جهت های مکانی مثل بالا-پایین،درون-بیرون،جلو-پشت،نزدیک-دور،و غیره شکل می گیرد و کارکرد ارزیابی دارد لیکاف و ترنر استعاره های جهتی را استعاره های طرحواره ای نامیده اند»(لیکاف،1397: 99).«لیکاف و جانسون براین نکته تأکید کردند که استعاره،عنصری بنیادین در مقوله بندی ما از جهان خارج و فرایندهای اندیشیدن ماست و به ساخت های بنیادین دیگری از قبیل طرحواره های تصوری یا فضاهای ذهنی و امثال آن مربوط می شود»(صفوی،1379: 367).

**گذری بر زندگی و جایگاه ادبی ابن مقفع**

ابومحمدعبدالله بن روزبه بن داذویه،معروف به ابن مقفع،در سال724م،106هـ،در روستای جور در حوالی شیراز کنونی زاده شد(ضیف،1426هـ:507)او فارسی الاصل بود و مذهب زرتشتی داشت.هنوز به سن جوانی نرسیده بود که به بصره رفت و با فرهنگ عربی آشنایی زیادی پیدا کرد(الفاخوری،1377: 532)،مورد سوء قصد قرارگرفت و تاریخ قتل وی را می توان در سال 142ق/759م دانست(موسوی بجنوردی،1370/4: 666).از جمله دانشمندانی است که در انتقال سرچشمه های معرفتی و فکری ایرانیان باستان و اندرزهای اخلاقی و مضامینی چون خرد به مردمان عرب سهمی بسزا داشته است.وی آثار زیادی از خودبرجای گذاشته است.در حیطۀ تاریخ کتاب هایی چون«خدای نامه»،«آیین نامه»،«التاج»،«الدرۀ الیتیمۀ»و...را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد(الفاخوری،1377: 439)؛در ادب،اجتماع و اخوانیات«الرسائل»،«الأدب الصغیر و الأدب الکبیر» و «کلیله و دمنه»از آن اوست؛در فلسفه نیز سه کتاب از کتاب های ارسطو را که از یونانی به پهلوی ترجمه شده بود،از پهلوی به عربی ترجمه کرد.این سه کتاب عبارتند از:قاطیغوریاس،باری ارمینیاس،آناطولیقا(همان،439).«الأدب الصغیر، بیشتر سخنانی در باب اخلاق است که به طور مبسوط در باب اخلاق سخن نمی گوید بلکه تنها وصفی از آن آورده و راه اکتساب آن را بیان می کند»(مقدسی،1964: 201).«این کتاب در بردارندۀ وصایای اخلاقی و اجتماعی است که مردم می بایست در ارتباطشان با پادشاه،دوستان و دیگر افراد رعایت کنند»(الضیف،1426ق: 512-511) ولی کتاب« الأدب الکبیر»،دو موضوع اصلی را دربرمیگیرد:1-پادشاه و وسایلِ مرتبط با وی در سیاست و حکمرانی،2-دوستی و صفات نیکو(همان: 513).از ویژگی های بارز این کتاب،این است که مؤلف،خرد و خردورزی را محور اصلی کتاب قرار داده است و تکیه گاه نویسنده در همۀ امور بر خرد است و اخلاق از نظر وی،امری مرتبط با خرد است که خوب و بد را از هم جدا می کند(الفاخوری،1377: 445).«جاحظ بخش قابل توجه از سخنان گرد آمده در آثار ابن مقفع،به خصوص«الأدب الصغیر و الأدب الکبیر» را ترجمۀ حکمت ها و اندرزهای اندیشمندان و حکیمان پیش از وی می داند»(جاحظ،1998: 129).

**استعارۀ مفهومی ساختاری"عقل" در *ادب کبیر و ادب صغیر***

از تاألیفات مستقلی که ابن مقفع در موضوع ادب و اخلاق از خود به جای گذارده است؛کتاب *"ادب کبیر و ادب صغیر*"می باشد که در واقع گلچینی ادبی از سخنان خردمندانه است،واین تذکره بی مثال با این وضع و سبک سندیتی ارزشمند داشته وبه هیچ یک از تألیفات ادب عربی شباهت ندارد.ابن مقفع به عنوان یک ادیب نام آور در این تذکره؛دربارۀ نیازمندی عقل با اخلاق و ادب وتأثیر آن در رشد و ترقی بحث می کند.وبراین باور است که از قرائن صحت عقل انجام دادن کارها با بصیرت و دانایی بوده و استوار ساختن آن به عزم و اراده است،چرا که خرد به تنهایی سودبخش نیست و نمی تواند استعداد خود را آشکار کند جز آنکه به اخلاق و ادب نیک مزین گردیده و از رذائل پیراسته باشد.لذا در پژوهش حاضر برای دستیابی به مفاهیم استعاری حوزۀ "عقل" از بُعد ساختاری رساله "*ادب کبیر و ادب صغیر*"ابن مقفع نگاشته شده است.

**استعارۀ ساختاری**

به طور کلی در استعاره ساختاری مفهومی در قالب مفهومی دیگرتبیین می شود؛مانند " وقت طلاست"،" کار سرمایه ی جاودانی است"،" دنیا کاروانسراست"، این نوع استعاره براساس ارتباطات نظامند تجربه های ما شکل می گیرند( لیکاف، 1397: 109-110).برای ایضاحِ مطلب،به تحلیل نمونه هایی ازاستعاره های ساختاری در رساله های *ادب کبیر و ادب صغیر* می پردازیم.

**عقل استواری وتندرستی است.**

**أصل العقل التثبت و ثمرته السلامة**.(ابن مقفع،1972: 299).

اصل خرد ثبات و ثمره آن سلامت جسم است.

عقل در ضمیر ابن مقفع مقام بس والایی دارد و آثارش غنی ازاندیشه های عقلانی است. در تفکر ابن مقفع عقل انسان را به پایداری و آرامش می رساند و بهبودی انسان را ضمانت می کند به تعبیر بهتر،عقل شهنه ی وجود آدمی است که همچون سپری مستدل در فراروی سستی و نااستواری های جامعه، انسان را صیانت می کند.درحقیقت عقل و سکون فکری دو اصل انفکاک ناپذیری هستندکه یکی بدون دیگری اثربخش نیست، و کالبد مجرد انسان بدون خِرد ابزاری بی صلاحیت و بدون کارایی است.در این راستا؛ابن مقفع برای انتقال مفهوم "عقل"از استعاره مفهومی کمک گرفته تا مفهوم انتزاعی و غیرمحسوس "عقل"به واسطه ی مفاهیم ملموس تر قابل درک شود.درعبارت مزبور"عقل"به مثابه ی وسیله ای مفهوم سازی شده است که بهبودی و تندرستی شخص را تضمین می کند.در نگاشت استعاری "عقل"،سلامتی یک فضای کلی برای مفهوم عقل نگاشت شده است و به سبب نقش بنیادین عقل و سرشاری و زایایی آن استعاره مفهومی موجب شده تا در ذهن مخاطب تداعی شود که عقل منشأء همه کنش ها و منش هایی است که انسان برای زندگی سعادتمندانه خود به آن محتاج است و با الهام گرفتن از این منبع پویا و زایا بسیاری از آفت های مسیر زندگی خویش را شناخته و آن ها را برطرف می سازد.

**عقل بینش است.**

**و رأس العقل المعرفة بما يكون و ما لا يكون.**(همان:103).

و رأس ذهن، علم به آنچه هست و نیست میباشد.

می توان گفت،در کارکرد متقابل عقل و علم،عقل جهت باروری خود علم را خوانده و علم نیز برای رشد و کمال اش دستش به سوی عقل بلند است،با بیان دیگر،عقل و علم موجب هم افزایی و تکامل یکدیگر برای کشف حقیقت می باشند،به بیان دیگر "عقل" عالیترین قوه نفس انسان می باشد و در مقابل علم معلومات و ثبوت آنها را در اذهان زنده می کند.این نیروی عقلانی شناختی ژرف به هستی و نیستی نظام آفرینش دارد،لذا شایسته ذکر است که عقل نیرویی است که قابلیت پذیرش علم را دارد چرا که عقل حقیقیتی است که ظرفیت آن را دارد به اشراق علوم باطنی بپردازد و از این نظر،انسان به وسیله ی عقل توانایی این را داشته به دانش و بینش نسبت به حقایق جهان هستی برسد،در مجموع می توان گفت عقل با علم به کمال می رسد و علم به وسیله ی عقل به دست می آید،اساساً اگر انسان فاقد انواع علم و آگاهی باشد در حقیقت فاقد مراتب عقل و تعقل است،همچنین است که عقل مرکب علم معرفی شده است.در این استعاره مفهوم انتزاعی" عقل" به کمک مفهوم انتزاعی "علم " مفهوم سازی شده است و عقل به عنوان یک نیرو در نظر گرفته شده است.نگاشتِ میان دو حوزه معرفت و آگاهی دادن است.

**عقل پارسایی است.**

**لا ينفع العقلُ بغير ورعٍ،و لا الحفظُ بغيرِ عقلٍ.**(همان:53).

- عقل بدون پرهیزگاری و خویشتن داری بدون عقل فایده ای ندارد.

بطوریقین،اندیشه ورزی با پرهیزکاری در ارتباط است وآبشخورهای رفتار انسانی از مجرای تفکرمی گذرد کسانی که از نعمت عقل و هنر اندیشیدن برخوردارند پروا پیشگی را امری معقول و منطقی و متوقع می دانند،تفکر معبری برای تورع و پرهیزگاری است،مرتبۀ عقلانیت زمانی به اوج فعلیت خود می رسد که در زیر چتر تقوا رشد کند،از این نظر بین این دوساحت نظری و عملی ارتباط متقابلی می باشد که همچون دوبال هم سو و هم یار در آسمان معرفت و سعادت و کمال پرواز می کنند.لذا عقل با این انگاره تصویری گویای این مطلب است که با برقرار کردن مجموعه ای از تناظرها،نگاشت استعاری را در حوزۀ مبدأ" تقوا" و حوزۀ مقصد " عقل " دارد.نگاشت حاصل از حوزۀ مبدأ و حوزۀ مقصد "پارسایی" است.انسان بادینداری و تقدس " عقل " می تواند باورهای بنیادین را تحکیم ببخشد و سپری قوی در برابر ارتداد و شرک برای خود فراهم کند.

**عقل مصونیت است.**

**أغبظُ الناس عند ذوى العقل أكثرهم سائلاً منجحاً و مستجيراً آمناً.**(همان:76).

خشمگین ترین افراد در میان خردمندان، کسانی هستند که موفق می شوند و به دنبال پناهگاه و در عین حال در امنیت هستند.

از آنجا که عقل بهترین وسیله برای اندیشیدن به عواقب امور می باشد می تواند مانعی مستحکم جهت دربند کردن عصبیت و غضب انسانی باشد که انسان را از رسیدن به کمال حقیقی باز می دارند. درعبارت مذبور میان دو حوزۀ مبدأ" انسان غضبناک" و حوزۀ مقصد"عقل" تناظر ایجاد شده است که در این طرح واره با تصویر آنچه از تندخویی شخص ترسیم شده است به کلیت عقل پرداخته شده است که پشتیبان اصلی آن ها صلح و آرامش است که ریشه های عقل را شکل می دهد.

**عقل شاهراه نیکی است.**

**ان آهل العقلِ والكرامِ يبتغون إلى كل معروفٍ وصلةً و سبيلاً**(همان:69).

خردمندان و کریمان برای دستیابی به هر نیکی پیوند و راهی را می طلبند.

در پرتو عقل همه ابعاد روح انسان از جمله عواطف و احساساتی مانند نیکی و مهر به دیگران شکوفا می شوند و در مسیر حقیقی خود قرار می گیرند پس بین عقل و عاطفه و محبت تعامل وجود دارد یعنی اگرعقل به مسئولیت خود عمل کند و انسان از عقل خود بهره گیرد قطعاً به عاطفه و محبت می انجامد و در صورت خاموشی فروغ عقل،عاطفه و محبت نیز رنگ باخته و کم فروغ می شوند گرچه ممکن است افرادی دارای عاطفه باشند که خردمند نباشند،در این استعاره میان حوزۀ مبدأ" نیکی" و حوزۀ مقصد " عقل" تناظر ایجاد شده است و نگاشتِ برجسته ی این حوزه همان پیوستگی و نیکویی است.انسان برای رسیدن به اهداف والای خود نیازمند ابزار بالابرنده ای به نام عقل دارد که سیر این حرکت با انجام امورپسندیده و ستوده به فعلیت می رسد.کاربست این استعاره به مخاطب القا می کند که برای رسیدن به فراز عقلانی باید ارتباطی مستقیم با طریقه مطلوب وجود داشته باشد تا مسیری رو به بالا با گام های مطمئن بدون توقف داشت ودر نهایت به نقطۀ کمال نائل شد.

**عقل سرمایه است.**

**وَلَيْسَ يَفْرَحُ العَاقِلُ بِالمَالِ الكَثيرِ ،و لا يحزِنُهُ قِلَّتُهُ و لكنَّ مَالَهُ عَقْلُهُ و ما قَدَّمَ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ.**(همان:75).

عاقل نه از مال زیاد خوشحال می شود و نه ازکمبود آن غمگین، بلکه مال او عقل و کار نیکی است که انجام داده است.

به باور ابن مقفع عقل همچون سرمایه ای باارزش و حیاتی است که سبب رشد انسان می شود به اعتقاد ابن مقفع انسان با انبوه ثروت به کامرانی و بهروزی نائل نمی گردد،بلکه اندیشگری صحیح و اعمال شایسته و روش زندگی صحیح را معین می کند به همین جهت ذات خردمند عزتمند است چون از نیروی عقل و تدبر به درستی استفاده می کند و در همه امور از عقل خود امداد می جوید، در این استعاره میان حوزۀ مبدأ (مال) و حوزۀ مقصد ( عقل) تناظر ایجاد شده است. نگاشتِ حاصل از این استعاره ارزشمندی است، چرا که"عقل" سرمایه ای قیمتی است که بهره گیری از آن سود سرشار برای انسان و هم نوعانش دارد.

**عقل کیمیا است.**

**و لَا أَفْضَلُ مِنَ العَقْلِ(همان:147).**

هیچ چیز بهتر از عقل نیست.

نقش عقل در زندگی انسان نقشی بی بدیل است و بهترین چیزی است که در میان مردم توزیع شده است.از آنجایی که تمام فعل و انفعالات انسانی از مجرای تعقل و تفکر می گذرد لذا این نیروی عقلانی همچون فیلتری است که رویدادهای مدلل و سنجیده را تصدیق می کند و ازامورنامعقول و غیر منطقی امتناع می ورزد.بایستی گفت؛قوۀ عقل شأنش ادراک حقایق امور و تمییز بین خیرات و شرور و امر به افعال پسندیده است .عقل همان استعداد یا نیرویی می باشد که بوسیله ی آن انسان حقیقت را از خطا ،حق را از باطل و یا درست را از نادرست تشخیص می دهد و به شناخت و معرفت کلی می رسد،از مجموع آنچه بیان نمودیم؛این نتیجه حاصل می شود که عقل سرچشمه ی خیرات محسوب می شود از این نظر که هر آنچه نغز و مطلوب می باشد در فروغ عقل تفصیل می گردد.این قوه بی مثال این توانایی را در فرد ایجاد می کند تا شخص به تفکیک و تمیز دست یابد و هر آنچه را بازگو نماید بر پایه برهان و حجت قائم باشد.در این استعاره مجموعه ای از تناظرها میان حوزۀ مبدأ "ارزشمندی" و حوزۀ مقصد " عقل" وجود دارد.انسان بالذات پیرو امور پسندیده و خیر است لذا رگه های فرهیختگی در عقل نمایانگر است چرا که عقل همچون کانالی است که فعل و انفعالات ارزشمند را در خود گلچین می کند.

**عقل پشتیبان است.**

**القسم الذى يقسمُ للناس و يمتعونَ به نحوان:فمنهُ حارسٌ و منهُ محروس،فالحارسُ العقلُ و المحروسُ المالُ.**(همان:148).

بهره و قسمت که به مردم داده می شود و از آن لذت می برند به دو صورت است: برخی نگهبان و برخی پاسدار، پس نگهبان، عقل است و پاسدار، پول.

می توان گفت؛ستون و حامی انسان است و از آن فطانت،هوشیاری،دانایی،وحفظ و نگهداری نشأت می گیرد،چرا که به سبب عقل انسان کامل می شود،زمانی که عقل انسانی با تعالی و اوج گرفتن،با عالم نور اتصال پیدا کند و از ناحیه آن عالم مورد تأیید قرار گیردو دارای نور بصیرت گردد،صاحب عقل عالم،نگهدارنده،نگهبان،زیرک و...می شود.در عبارت مزبور عقل به مثابه ی پاسدار و نگهبان مفهوم سازی شده که مددکار و پشتیبان است. در این طرح واره با تصویر آنچه از کاربرد نگاهبان در زندگی انسان مجسم می شود به تکیه گاه بودن و سلطه عقل پرداخته شده است.نگاشتِ میان دو حوزه پشتوانی و بینشوری است.همان طور که پاسبانی ضامن بی بیمی و آرامش است،عقل نیز حامی و ضامن انگاره ها و تصورات ذهنی انسان است.و هر گونه نااستواری و سستی در آن سبب آسیب پنداری انسان می شود.

**عقل خویشتن داری است.**

**و العَقْلُ غَيْرَالْوَازِعِ عَنِ الذُّنُوبِ خَازِنُ الشَّيطانِ.**(همان:148).

و عقلی که از گناهان خودداری نکند، انبار شیطان است.

دستاورد و برآیند عقل خویشتن داری و بردباری در برابر معصیت است، با افزایش عقل،بردباری و شکیبایی افزونی می یابد.انسان و زندگی با آسیب ها و موانع و مصیبت های فراوانی همراه است و این بازدارنده ها همواره در کمین هستند تا سکون انسانی را با شرارت های ناگوار مختل نماید.به همین سبب صاحبان عقل در مواضعی که احساس خطر می کنند که مبادا در دام بی خردی و چموشی محبوس گردند و یا دربند خواهش های نفسانی محبوس شوند آزادی و رهایی را در شعاع تعقل و تدبر تعریف می کنند.در این استعارۀ مفهومی،حوزۀ مبدأ"پرهیز" و حوزۀ مقصد" عقل" است.نگاشتِ میان دو حوزه خردمندی و اجتناب و خود داری است.

**عقل نزاع با نفس است.**

**و عَلَى العاقلِ مخاصَمَةُ نَفْسِهِ و مَحاسبتُها و القَضاءُ عَلَيْهَا و الإِثابَةُ و التَنْكِيلُ بِها**.(همان:15).

عاقل باید با نفسش جدال داشته باشد، آن را مؤاخذه کند و از بین ببرد، پاداش دهد و مجازات کند.

عقل همان مرتبه بالفعل نفس،و نفس همان مرتبۀ بالقوه عقل است.به عبارت دیگر نفس و عقل دو روی یک سکه هستند که نفس در راستای تعالی به سوی عقل در حرکت می باشد.به جهت ارتباط موازی که بین این دو برقرار است می توان گفت قوه تعقل در مرتبۀ بالاتری از نفس قرار دارد ضمن اینکه تعالی و پیشرفت در ذیل مفهوم عقل معنا پیدا می کند از این نظر که صاحب عقل،نفس طغیانگر را مورد مؤاخذه و توبیخ قرار می دهد، وهوش و ذکاوت انسانی با نگاهی موشکافانه و نکته سنج وقایع و رخدادهای پیش رو را مورد بازبینی و تفحص قرار می دهد.زیرا اجتماع عقل و نفس برای فعلیت بخشیدن در یک اثر امکان پذیر و شدنی نیست چرا که عقل،فعلیت را مطاوعت می کند و نفس انسانی تعلق به بازدارنده ها دارد که پیوسته با قوۀ تعقل در کشمکش و مناقشه است.در این استعاره میان حوزۀ مبدأ " نفس" و حوزۀ مقصد" عقل" تناظر ایجاد شده است.نگاشت حاصل از این استعاره؛نزاع و درگیری است. این استعاره نشان می دهد که در ستیز و مبارزه با نفس باید از عقل مدد گرفت.

**عقل رستگاری است.**

**يسلم العاقل من عظام الذنوب و العيوب بالقناعة و محاسبة النفس.**(همان:57).

خردمند با قناعت و حسابرسی نفس از گناهان و عیوب بزرگ در امان می ماند.

می توان گفت که عقل و ایمان تأثیر بسزایی در آزادی و رستگاری انسان دارند و این دو با هم دو پایه استوار و محکم هستند که می توانند انسان را به درجات عالی کمال برساند و در نهایت به سعادت و رستگاری نائل شود در مسئله تأثیر عقل و ایمان بررستگاری،بین عقل و ایمان ارتباطی تنگاتنگ وجود داشته و هر دو با هم از عوامل مهم و تأثیرگذار در رستگاری انسان می باشد.انسان صاحب خرد در روابط خویش به گونه ای رفتار می کند تا در پرتگاه معصیت ومعاتبۀ نفس قرار نگیرد و تا جایی که امکان پذیر است در مدار شناخت و معرفت گامی استوار بردارد تا از لغزش ها و لرزش های نفسانی مصون بماند.در این استعارۀ مفهومی حوزۀ مبدأ"رهایی" و حوزۀ مقصد " عقل" می باشد.نگاشت میان دو حوزه فلاح و رستگاری می باشد.رستگاری ابزرای است که بوسیلۀ آن می توان به بهروزی و کامرانی نائل شد. همان طور که رستگاری ابزاری برای رسیدن به مقصد می باشد،با کمک عقل می توان به آزادی متکامل رسید.

**عقل ادب است.**

**وللعقولِ سجياتٌ و غرائزٌ بها تقبل الأدب،وبالأدبِ تنمى العقولُ و تزكو**.(همان:127)**.**

و عقل ها منش ها و غرایزی دارند که با آن ادب را می پذیرند و با ادب عقل ها رشد و گسترش مییابد.

ادب که ریشه در تعقل و تدبیر انسان ها دارد. انسان های خردمند معمولاً در زندگی اجتماعی خود با همنوعان،ادب و احترام را رعایت کرده و از این طریق راه رسیدن به اهداف ابزاری خود هموار می سازند رابطه عقل و ادب ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم است و می توان گفت ادب به یک معنا ثمره و نتیجه ی عقل است. ریشه های ادب در عقل انسان نهفته است و رعایت ادب در زندگی فردی و اجتماعی در کلام و عمل نشانه قوه عقل و تدبیر در انسان است.گفتنی است؛غایت ادب رشد و نمو برهان واستدلال می باشد که جملگی بر تفکر استوارند.حال می توان گفت انسان فرهیخته گفتارش منطبق بر منطق و دلیل است به گونه ای که کلامی متقن و مستدل مطرح می کند در این طرح واره با تصویر آنچه از کاربرد" ادب" در زندگی انسان ترسیم می شود؛به مقام عقل پرداخته شده است.نگاشتِ میان دو حوزه؛متانت و استدلال سخن را تبیین می کند.

**عقل کنترل امور است.**

**وأنفعُ العقلِ أن تحسنَ المعيشة فيما أوتيت من خيرٍ و أن لا تكترث من الشر بما لم يصبك.**(همان:46).

بهترین عقل این است که با آنچه در اختیار داری زندگی را بهبود بخشی و بدی هایی که به تو نرسیده اهمیت ندهی.

عقل به عنوان موهبتی الهی راهنما و حجت درونی انسان به شمار می آید.عقل به عنوان کنترل کننده قوی با تشخیص خوب و بد و صحیح از ناصحیح،رفتار و کردار و تصمیم گیری و برنامه ریزی انسان را کنترل و نظارت می کند این کنترل و نظارت در همه ابعاد وجودی و شخصیتی انسان،اعم از بینش،گرایش و کنش است.نیکوترین شیوه ی تدبر این است که برای فعلیت بخشیدن به اموراتی که در زندگی روزمره برای انسان رخ می دهد اکتفا به اسباب ذهنی و عقلانی است که برای شخص فراهم و در دسترس وی می باشد و همچنین یکسان انگاری و بی اعتنایی به مواضعی که برای شخص موردنظرکم اهمیت و غیر مهم جلوه می نماید،مطلوب ترین شیوۀ تعقل قلمداد می گردد.در این طرحواره با توجه به اینکه نظارت و بازبینی در برخی از رویدادها مستلزم ریزبینی و تدقیق نظر است لذا منزلت عقل، انسان را براین وامی دارد تا نگرشی راهبردی داشته باشد و نگاشتِ میان دو حوزه نگرشی تیزبینانه و هوشمندانه است.

**عقل گزینش درست است.**

**لاعقل لمند أغفلهُ عن آخرتِه ما يجدُ من لذةِ دنياهُ،و ليس من العقلِ أن يحرمهُ حظهُ من الدنيا بصرهُ بزوالها.**(همان:300).

کسی که لذت دنیایش او را از آخرتش باز دارد هیچ عقل و خردی ندارد و عاقلانه نیست که لذت و بهره ی دنیا با از بین رفتن بینش او را از بین ببرد.

مسئله لذّت و لذّت طلبی از اموری است که انسان به طور فطری به آن گرایش دارد، وترجیح لذّت های زودگذر مادی را که آدمی را از کمال و سعادت حقیقی باز می دارند،بر لذّات پایدار اخروی نکوهیده می باشد چرا که مواضع مادی گرا نیروی عقلی انسان را محدود و محصور به یک جزء می کرده و قدرت و توان پرداختن به رویدادهای نامتناهی و نامحدود را از انسان سلب می کنند به گونه ای که گستره ی ذهنی آدمی را مختل و فرصت شکوفایی و تعالی را از او می گیرند.در منتخب مزبور؛عقل به مثابه ی گزینه ای مفهوم سازی شده است که قدرت بازشناسی و تمیز را دارد از این نظر که صواب و سقیم را بازشناختی کرده و طریقت درست را برمیگزیند.در مجموع می توان گفت؛تلفیق نگاشت حاصل از دو حوزه را؛انتخاب خردمندانه و عقلانی دانست.

**عقل شناخت است.**

**فغايةُ الناسِ و حاجاتهم صلاحُ المعاشِ و المغاد،والسبيل إلى دركها العقل الصحيح.و أمارةُ صحةِ العقلِ اختيارُ الأمورِ بالبصرِ،و تنفيذُ البصرِ بالعزمِ.**(همان:157).

هدف و خواسته مردم بهبود بخشیدن به خورد و نوش و امرارمعاش و درک آن با عقل سالم است و نشانه عقل سالم گزینش به کارها با بینش و عملی ساختن بینش با عزم اراده است.

ماهیّت عقل صحیح این است که انسان را به مرتبۀ شناخت و آگاهی می رساند یعنی انسان برای پرداختن به مواضعی که نیاز به اندیشه و واکاوی دارد نیازمند چنین قوه ای نیرومند است که راهبر انسان باشند واین مهم جز از این طریق میسر نخواهد شد چرا که غایت وهم و خیال به انسداد و بطلان فعل می انجامد و آدمی را با نقض رو درو می کند،و در مقابل انگاره های ذهنی حکمش اثبات و تأیید فعل می باشد و راندمانی ایجابی را برای شخص ایجاد می کند.با توجه به تناظرهایی که میان دو حوزۀ مبدأ"بینش" و حوزۀ مقصد" عقل" وضع گردیده است؛نگاشت حاصل از این دو حوزه را" آگاهی ودرک" می توان برداشت نمود.

**عقل استقرار حکومت است.**

**وأما ملك الحزم فإنه يقوم به الأمر ...**(همان:24).

ترجمه:پادشاهی خردمندانه این گونه است که کارِ مُلک برایِ پادشاه استوار گردد.

سیاست حاکم در تدبیر صحیح سرزمینش باید در گرو هوش و خردمندی اش باشد به گونه ای که می توان به یقین اذعان کرد؛ خرد ملازم پادشاهی است آنچه حکومت را در راستای کامیابی سوق می دهد اساسا درایت و کاردانی صاحب اختیار جامعه می باشد.هر آنچه که با واقعیت ها و تجربیات عینی سازگاری کند با عنصر خرد پیوندی مستقیم دارد.خردمندی پادشاه دست آویزی است جهت اینکه پایه های حکومت ثابت و مستحکم باشند و تصمیماتی قاطع و براساس عقل و منطق گرفته شود به گونه ای که ارتباط بین احساسات و عقل حفظ گردد چه بسا زمانی که احساسات سیاستمداری در اداره جامعه غالب بر عقل گردد مجتمع رو به انحطاط است.با در نظر گرفتن دو حوزۀ مبدأ"ثبات حکمرانی" و حوزۀ مقصد"خرد" از گزیدۀ مذکور نگاشتِ" دوام دولت" حاصل می گردد.

**عقل افسار زبان است.**

**إِعلم أَنَّ لسانك أداةٌ مُصْلَتَةٌ...، فإذا غلب عليه عقلك فهو لك، وإنْ غلب عليه شيءٌ من أشباه ما سمَّيْتُ لك فهو لعدوك.**(همان: 56).

ترجمه:...هر غریزه ای که بر زبان غالب شود،بهرۀ خویش را برد؛اگر خِرد برآن چیره گردد،زبان در خدمتِ تو باشد و اگر دیگر غرایز بر زبانت غالب آید،زبان در خدمت خصمِ تو باشد.

خرد و سخن دو جُستار جدایی ناپذیرند چرا که ادبیات شخصِ صاحب نظر توأم با بینش و آگاهی است.به طور کلی صحه گذاری یک مسئله در گرو تقدم عقل و منطق است.به طور کلی چیرگی توانایی عقلانی بر زبان انسان را در مسیر صواب قرار می دهد .قوۀ عاقله با نقش راهبردی خود مهار زبان را از سخنان پوچ و بی معنی ایمن می سازد.لذا خرد در حکم ضامنی است که مبنای رفتار صحیح انسان را می سنجد.حال آنکه در این انگارۀ تصویری بین دو حوزۀ زبان و عقل تناظر برقرار است و نگاشتِ حاصل از آن را در «مهار بودن زبان»می توان برداشت نمود.

**عقل سرشت است.**

**قال رجلُ لحكيمٍ: ما خيرُ ما يؤتي المرء؟قال: غريزه عقلٍ**.(همان: 174).

ترجمه:حکیمی را گفتند:بهترین چیزی که مرد را رسد چیست؟جواب داد:طبعِ خردمندی.

جوهر خرد در نهاد انسان نهفته است و موهبتی الهی است که با هیچ زر و گوهری قابل قیاس نیست محروم ماندن از این عطیه الهی انسان را به انحراف و ضلالت می رساند چرا که عزت و ذلت شخص در گرو عقل اوست به همین جهت اعتبار هر ذاتی با ذکاوت او سنجیده می شود.در منتخب مزبور؛عقل به مثابۀ جوهری است که فطرت انسان را ارزیابی می کند.نگاشت بین دو قلمرو مبدأ یعنی غریزه و حوزۀ مقصد یعنی عقل در نظر گرفته شده است همان نهادینه بودن عقل است.

**نتایج**

1.تصویرهای نثر ابن مقفع؛سمت و سویی واحدی را طی می کنند به گونه ای که همۀ آنها در جهت تأیید و تصدیق یک مفهوم قرار دارند تا به این مفهوم که قوه تعقل تنها ابزار نافع وراهبردی ترین عنصر رستگاری است،دست یابند.

2.شاعر در اکثریت نگاشت هایی که داشته؛ از ذهنی به سمت ذهنی در حرکت است اگرچه گاهی در برخی از موارد از نگاشت های عینی محسوس و ذهنی ملموس تری برای درک بیشتر مفاهیم مدد گرفته است.

3. مرکزیت افکارابن مقفع حول محور عقل می باشد که با واژهایی نظیر؛ شناخت،ادب،بصیرت و...در تناظر است وماحصل اندیشگانی ابن مقفع؛در این گزاره تفصیل می شود که؛عقل سرمایه است ونبود آن،نیستی و درماندگی است.

4.تصویرهای ساختاری ابن مقفع؛ درجهت تایید و اثبات استنباط های ذهنی نویسنده در باب عقل می باشند تا مخاطب به اصلِ ماهیّت خرد پی برده و بستر نگاشتِ استعاره های ساختاری تعابیری هستند که در مدار تصدیق عقلانیت درج شده اند،که جملگی مدلول هایی ایجابی هستند.

5.علت پربسامدی استعاره های ساختاری در نثر ادب کبیر و ادب صغیر،از آن جهت است که،نویسنده مفاهیمی را که به طور وجوبی باید درهیئت عقل تنسیق یابد در قالب نگاشت های استعاری درج نموده تا آرای ذهنی واندیشه هایش را به گونه ای مستقیم بیان کند،و مضمون خرد را در کالبدهایی متلون ترسیم نماید.

**منابع و مآخذ**

ابن مقفع.عبدالله(1972).الأدب الصغیر و الأدب الکبیر.بیروت: دارالجیل.

افراشی،آزیتا(1395).مبانی معناشناسی شناختی،تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

الجاحظ،عمروبن بحر.(1998). البیان و التبیین.تحقیق عبدالسلام هارون. قاهره،مکتبۀ الخانجی.

راسخ مهند،محمد(1393).درآمدی برزبان شناسی شناختی نظریه ها ومفاهیم،چاپ چهارم،تهران:سمت.

شمیسا،سیروس(1387).بیان،چاپ سوم،تهران: میترا.

صفوی،کورش،(1396)،استعاره،تهران،انتشارات علمی،چاپ اول.

صفوی،کوروش(1379).معنی شناسی.تهران:مهر.

ضیف،شوقی.(1426ق).تاریخ الأدب العربی العصر العباسی الأول.العراق،منشورات ذوی القربی.

الفاخوری،حنا.(1377).تاریخ الأدب العربی.تهران: توس.

قائمی نیا، علیرضا (1390) معناشناسی شناختی قرآن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

کوچش،زلتن(1393).مقدمه ای کاربردی بر استعاره.ترجمه شیرین پورابراهیم.تهران:سمت.

گلفام،ارسلان؛یوسفی راد،فاطمه(1381).زبان شناسی شناختی و استعاره.تازه های علوم شناختی.سال 4، شمارۀ 3، 64-59

لیکاف،جورج،جانسون،مارک.(1397). استعاره هایی که با آنها زندگی می کنیم،ترجمه هاجر آقا ابراهیمی.تهران: علم.

موسوی بجنوردی،کاظم.(1370).دائرۀ المعارف بزرگ اسلامی،تهران: مرکز دائرۀ المعارف بزرگ اسلامی.

هاشمی، زهره (1389). نظریه­ی استعاره­ی مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون، نشریه­ی ادب پژوهی.

هاشمی،زهره(1394).عشق صوفیانه در آینه استعاره.تهران:انتشارات علمی.

هاوکس،ترنس(1377).استعاره،ترجمه فرزانه طاهری،تهران:مرکز.

Conceptual Metaphor Structure in Adab al-Kabir and Adab al-Saghir: A Case Study of the Word 'Aql' (Intellect)

Gibbs,Rymond W.& Steen,Gerard J.(eds).(1997),Metaphor in Cognitive linguistics, selected papers from the Fifth International Cognitive Linguistics Conference, Amsterdam: Jhon Benjamin’s.

Lakoff’ G.& M. Johnson.(1980). Metaphors We Live By. Chicago and London: University of Chicago press.

Abstract

The theory of conceptual metaphor is based on the experience and perception of one concept in another, and this connection is formed based on correspondences between two sets and forms a conceptual mapping that, according to Lakoff's theory, is the essence of metaphor mapping. In this regard, using the theory of conceptual metaphor, which is a prominent and effective approach in the field of cognitive semantics, we examine Ibn al-Muqaffa's writings in Adab al-Kabir and Adab al-Saghir in the field of intellect. Ibn al-Muqaffa, in order to explain the concept of "intellect" to his audience, leads them from material and observable matters to contemplation of intangible matters. This process leads to the induction of mental and abstract meanings that have a single and identical theme and the element of rationality. The present research analyzes the conceptual metaphors of "intellect" in Ibn al-Muqaffa's Adab al-Kabir and Adab al-Saghir within a descriptive-analytical framework. The results show that from Ibn al-Muqaffa's perspective, in metaphorical mappings of the field of intellect, positive meanings have a wide frequency and in most cases, the course of this movement has been transferred from mind to mind. Also, Ibn al-Muqaffa's intellectual themes have appeared in a structural form.

Keywords: Linguistics, Cognitive Semantics, Conceptual Metaphor, Ibn al-Muqaffa, Adab al-Kabir and Adab al-Saghir.

Translated References

Afrashi, A. (2016). *Mabanī ma'nāshināsī-e shenākhtī* [Foundations of cognitive semantics]. Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.

al-Fākhūrī, H. (1998). *Tārikh al-adab al-ʿarabī* [History of Arabic literature]. Tehran: Tus.

al-Jahiz, A. b. B. (1998). *Al-bayan wa al-tabyin* [The book of eloquence and clarification]. (A. S. Harun, Ed.). Cairo: Maktabat al-Khanji.

Ḍīf, Sh. (1426 AH). *Tārikh al-adab al-ʿarabī al-ʿasr al-ʿabbāsī al-awwal* [History of Arabic literature in the early Abbasid period]. Iraq: Manshurāt Dhū al-Qurba.

Gibbs,Rymond W.& Steen,Gerard J.(eds).(1997),Metaphor in Cognitive linguistics, selected papers from the Fifth International Cognitive Linguistics Conference, Amsterdam: Jhon Benjamin’s.

Gulfām, A., & Yūsofī Rād, F. (2002). *Zabānshīnāsī-e shenākhtī va isti'ārah* [Cognitive linguistics and metaphor]. *Tazeh-hā-ye ʿulūm-e shenākhtī*, 4(3), 59-64.

Hāshmī, Z. (2010). *Nazariye-ye isti'ārah-e mafhumī az didgāh-e Līkāf va Jānsun* [The theory of conceptual metaphor from the perspective of Lakoff and Johnson]. *Adab-e pūhishī*.

Hāshmī, Z. (2015). *ʿIshq-e sūfīānah dar āʾine-ye isti'ārah* [Sufi love in the mirror of metaphor]. Tehran: Elm Press.

Hawkes, T. (1998). *Isti'ārah* [Metaphor] (F. Tāherī, Trans.). Tehran: Markaz.

Ibn Muqaffaʿ, A. (1972). *Al-Adab al-Saghir wa al-Adab al-Kabir*. Beirut: Dar al-Jil.

Kōchish, Z. (2014). *Mokaddame-i kārbordī bar isti'ārah* [A practical introduction to metaphor] (S. Pūrabrāhim, Trans.). Tehran: Samt.

Lakoff, G., & Johnson, M. (2018). *Metaphors we live by* (H. Āqā-Ebrāhīmī, Trans.). Tehran: Elm.

Lakoff’ G.& M. Johnson.(1980). Metaphors We Live By. Chicago and London: University of Chicago press.

Mūsavī-e Bījnavardī, K. (1991). *Dāʾere al-maʿārif al-Islāmī al-kabīr* [Great Islamic Encyclopedia]. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.

Qāʾemī-Niyā, A. (2011). *Ma'nāshināsī-e shenākhtī-e Qur'ān* [Cognitive semantics of the Quran]. Tehran: Research Institute for Culture and Islamic Thought.

Rāsikh, M. (2014). *Darāmadi bar zabānshīnāsī-e shenākhtī: Nazariyehā va mafāhīm* [An introduction to cognitive linguistics: Theories and concepts] (4th ed.). Tehran: Samt.

Safavi, K. (1999). *Ma'nāshināsī* [Semantics]. Tehran: Mehr.

Safavi, K. (2017). *Isti'ārah* [Metaphor]. Tehran: Elm Press.

Shamīsa, S. (2008). *Biyān* [Expression] (3rd ed.). Tehran: Mitra.